

خاطراتی از اوضاع اصفهان و یزد در دوره قاجاریه

از روی دفاتر باید افرادی را برای سربازی تحویل دهد و بودجه و مخارج آن افراد بنام بنچه مالیاتی عهده ساکنین آن ده بود که به مأمورین حکومت پرداخته میشد تعداد سر باز هر ده زیر نظر ن کدخدای آن ده تعیین و تحویل میشد .

روی همین قاعده و همین حساب در آن دوره از کلیه دهات ابوابجمعی او تعدادی در حدود هفده هزار نفر معرفی و بسربازی داخل خدمت نظام میشد .

با این ترتیب هفده فوج تشکیل داد هر فوجی عبارت از یک هزار سر باز بود این هفده فوج سر باز در اصفهان متمرکز شده وزیر نظر افسران عالی مقام آن دوره تحت تعلیمات نظامی قرار گرفتند و این قوای نظامی بطوری ایجاد قدرت برای ظل السلطان فراهم کرد که ناصرالدین شاه که همیشه از ظل السلطان و نفوذ قدرت او بیم داشت مضطرب شده و بتدریج حکومت شهرستانهای تابعه را از او منتزع و فقط شهرستان اصفهان تحت نظر او قرار گرفت



در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد شاه به حکومت و استانداری اصفهان و چندین شهرستان دیگر - عراق - یزد - بروجرд - خرم آباد - همدان و کرمانشاه و غیره منصوب شد .

اولین اقدامی که کرد دستور به احضار سر بازهای ولایات ابوابجمعی خود و بجمع آوری سر باز از دهات و قصبات شهرستان های مزبور بود . وضع سر باز گیری در آن اوان ازین قرار بود که هر ده تعداد معینی

دربانکهای خارجی از قبیل لندن و پاریس و سوئیس ثروت موجود داشت از جمله کار - های ظل السلطان یکی منصوب نمودن فرزند ارشد خود بنام جلال الدوله به حکومت یزد بود . جلال الدوله نسبت به سکنه نجیب و اصیل یزد و مخصوصاً نسبت به زردشتیهای آن سامان که از ایرانیان اصیل و نجیب ایران بودند بقدری ظلم و اجحاف و تعدی نمود که تعداد زیادی از زردشتیهای آنجا خودیابور و داوری نداشتند جلای وطن کرده و به هندوستان مهاجرت نمودند .

بطور کلی یزدیها مردمان صبور - فعال - باهوش و فوق العاده مقید می باشند یکی از مطلقین که از تحمل اجحافات جلال الدوله به تنگ آمده بود برای احقاق حق و دادخواهی به تهران عزیمت و مدت های مدید به مقامات عالیه شکایت و تظلم کرده هیچکس گوشش به شکایات او بدهکار نبود و پس از سالها سرگردانی ناچار روزی که میدانست ناصرالدین شاه در عمارت شمس العماره جلوس مینماید خود را بدرب بزرگ شمس العماره در خیابان ناصر خسرو رسانیده و شروع کرد ، دقالباب نمودن به آن در بزرگ بطوریکه قراولان و دربانان از این حرکت او خواستند جلو گیری نمایند ولی او با سماجت و اصرار عجیبی از در زدن خودداری نمی کرد تا بالاخره سرنگهبان شمس العماره او را خواسته و ازین حرکت او توضیح خواست .

آن شخص یزدی گفت میخواستم بدانم آیا شاه خانه هست یا نیست اگر در خانه است چرا گوش به عرایض من نمی



سلطان ظل مسعود پیرزا

و بالطبع چهارده فوج از آن سربازها از اصفهان ، محل های خود عزیمت نمودند . درین جا لازم نیست از اعمال و رفتار ظل - السلطان نسبت به ساکنین شهر متذکر شویم همینقدر می گوئیم که شهرستان اصفهان در آن دوره به دو منطقه نفوذ و قدرت تقسیم شده بود که قسمت عمده آن تحت نظر ظل السلطان و فرزندان او که تعداد زیادی بودند و بستگان و خویشاوندان و نوکرهای او قرار گرفته بود - در نتیجه قدرت زیاد و استفاده های کلان در این اواخر گفته میشود که علاوه بر چندین ده پارچه آبادی و قریه و مزرعه که تصاحب نموده بود میلیونها تومان

کند. مطلب بمرض شاه رسید اورا احضار و پس از اصفاء شکایات او دستور رسیدگی داد ولی آنچه البته به جایی نرسد فریاد بود .

درین اواخر تعداد سر بازهای ساخلوی در اصفهان - از نظر اینکه جیره و مواجب و حقوق آنان از محل دریافت و به آنها داده نمیشد و به جیب زده میشد در صورتی که طبق دفاتر سه فوج سر باز باید در اصفهان ساخلو باشد و آن سه فوج عبارت بود از فوج جلالی - فوج چهار محال - فوج فریدن - بقدری تقلیل یافت که برای نمونه در آن دوره که شماع السلطنه (برادر مظفرالدین شاه) به استانداری فارس منصوب شده بود و از طریق اصفهان عازم شیراز بود . برای استقبال از او در حدود یکصد نفر سر باز ساخلوی موجود در اصفهان را به دروازه تهران اعزام نمودند که از موکب شماع السلطنه پیشواز نمایند پس از انجام این کار همان عده سر باز از راه دیگر خود را به درب عمارت محل پذیرائی استاندار فارس رسانده و باز از آنجا هم همین عده سر باز از او استقبال نمودند . از جمله شاهکار های ظل السلطان این بود که نوکرهای شخصی او که بتدریج ثروتی جمع کرده و بمقامی رسیده بودند به عناوین مختلف تمام هستی و دارائی آنها را گرفته و تصاحب میکرد !

ظل السلطان در اصفهان مالک الرقاب و فمال مایشاه بود و احدی را جسارت و جرئت شکایت و تظلمی نبود فقط عده ای از روحانی نماها اگر اعتراض میکردند .

بلافاصله یکی از اهالی اصفهان را بنام تیول زیر نظر آن روحانی میگذارد که مالیات و سایر عوائد ده از آن تاریخ در اختیار و تصرف آن روحانی قرار میگرفت باین طریق حق السکوت داده میشد و اعتراضات موقوف میگردد .

نوکرهای شخصی او در این اواخر عبارت بودند از میرزا سلیمان خان شیرازی رکن الملك که نایب الحکومه و در حقیقت به دعاوی مردم رسیدگی میکرد و سردار و غو ماورا تنظیمات شهر بود نامبرده مردی متدین و معتقد و بانی اعمال خیر بود از جمله چاپ قرآن مجید که معروف به قرآن رکن - الملك است .

و بانی مساجد و تکیه در قسمت نوید و اصفهان بود .

نوکر دیگر او میرزا حسنعلی خان کاشانی که مباشر و مستأجر املاک و مزروعات ظل السلطان بود و رفتارش نسبت بزارعین آن دهات طوری بود که همه از هستی ساقط شده این دو دسته باید تسلیم و تقدیم او نمایند .

دیگری میرزا اسد الله خان وزیر بود که در حقیقت وزیر مالیه اصفهان ظل السلطان بود که مالیات هارا بدون اینکه دیناری به کشور برساند وصول و تقدیم ظل السلطان می نمود و صورت حساب ساختگی تنظیم و به مرکز ارسال میداشت .

یکی دیگر از نوکرهای او حاج میرزا باقر خان منشی باشی نائینی که بمدا ملقب به مشیر الملك شد و در حقیقت معاون و مشاور و همه کاره ظل السلطان بود و اگر

استفاده‌ای میگرد طبق قاعده و مبانی شرعی بود آن مردم متدین و عالم و مجتهد و تا اندازه با تقوی و طالب خدمت مردم و خاصه به توسعه معارف و فرهنگ علاقه مخصوصی داشت حاج مشیر الملک (پدر مرحوم عماد - السلطنه مشیر فاطمی) سنا تورا سابق در سال ۱۳۲۰ قمری هجری مدرسه ای طبق اصول جدید آنوقت در اصفهان دائر نمود بنام مدرسه باقریه و کلیه ساختمان محل مدرسه و مخارج آن را شخصاً می پرداخت و در آن تاریخ در حدود دو بیست نفر شاگرد داشت و دارای سه کلاس بود کلاسهای ابتدائی - فارسی - علمی - برای کلاس علمی که در آن حساب، هندسه، و زبان خارج و عربی تدریس میشد معلم در تهران استخدام نمود .

در این مدرسه تا تاریخ سال ۱۳۲۶ هجری مختصر شهریه ای از شاگردان دریافت میشد ولی در تاریخ مزبور مدرسه را مجانی اعلام کرد و دیناری از شاگردان دریافت نمی شد - مرحوم ادیب التجار اصفهانی که در دوره اول مجلس شورای ملی که انتخابات صنفی بود از طرف تجار اصفهان به نمایندگی تجار اصفهان انتخاب و به مجلس شورا رفت در آن تاریخ اشعاری بمناسبت مجانی شدن مدرسه مزبور که بنام مدرسه باقریه (بمناسبت اسم مؤسس آن) بود سروده که ماده تاریخ آن این بیت بود :

شده است مدرسه باقریه مجانی (این بیت بحساب ابجد سال ۱۳۳۶ هجری را نشان میدهد .

دنباله دارد

بقیه از صفحه ۴۶

عالی نژاد عربی اصیل فرستاده است قرآن و کاغذها را به من داد در کاغذ من فقط نوشته بود که وسیله شما به سردار بهادر مکتوبی نوشتم برسانید و او را مطمئن به محبت من بکنید پشت قرآن هم قسم نامه بود که نسبت به بختیارها محبت خواهم کرد سردار بهادر کاغذ را خواند و جواب نداد مادیاها و قرآن را هم قبول نکرد و گفت قبول مادیاها معنایش اینست که من قسم نامه پشت قرآن را قبول و با آمدن سالارالدوله به ایران موافقم در صورتی که موافق نخواهم شد و در مسلک مخالف یکدیگریم بنده جواب نوشتم و با طرز ملایم و مؤدبی عذر سردار بهادر را خواستم در این ایام پیرم خان ارمنی که

یکی از ارکان آزادی بشمار بود و ریاست ارامنه داوطلب اردوی آزادیخواهان را به عهده داشت و پس از فتح تهران و کناره گیری محمد علی شاه و نصب احمد شاه پسرش به سلطنت به ریاست نظمیته تهران منصوب شد در خیال کودتا بود که سلطنت را خودش تصدی نماید و فقط قوه مانع این نقشه بختیاری های مقیم تهران بودند که در تهران قریب پنج هزار سوار مسلح حاضر داشتند و حاج علیقلیخان سردار اسعد شب و روز مراقب بود و هزار سوار داشت که دائماً آماده عملیات بودند به این معنی که اسب - هایشان حاضر بود .

« ادامه دارد »